

سفر



فراخوان مرگ!

سیاست‌های بین‌الملل در ارتباط با مسائل منطقه و کشور ایران بر محورهای متفاوتی متمرکز شده. سعی خواهیم کرد در مطلب امروز یک بررسی اجمالی از این محورها ارائه دهیم. و در این چارچوب، در رأس رخداد‌های نوین مسلماً می‌باید از سفر هیلاری کلینتن به اسلام‌آباد و دیدار وی از اسرائیل سخن گفت. در درجه بعد بحران آفرینی شبکه‌های اطلاع‌رسانی غرب بر محور آنچه «مذاکرات هسته‌ای» عنوان می‌شود حائز اهمیت خواهد بود. در پایان نگاهی خواهیم داشت به مسئله بزن‌گاه ۱۳

آبان‌ماه و ارتباطی که این رخداد با صف‌آرایی‌های سیاسی و داخلی ایجاد کرده. پس پردازیم به هیلاری کلینتن.

خانم کلینتن در مقام وزیر امور خارجهٔ ایالات متحد، طی چند روز گذشته پای به اسلام‌آباد و تل‌آویو گذاشت و در این دیدارها، به عنوان سخنگوی شاخهٔ متفاوتی از سیاست‌های حزب دمکرات اتخاذ مواضع کرد! خلاصه کنیم، هر آنچه اوباما در ارتباط با بحران‌های آسیای مرکزی و خاورمیانه رشته بود، ایشان با لذت فراوان پنبه کردند! البته تضاد پایه‌ای میان سیاست‌های کاخ سفید و موضع‌گیری‌های مرکز دیپلماسی ایالات متحد یعنی وزارت امور خارجه از نخستین روزهای آغاز کار اوباما مدنظر تحلیل‌گران قرار داشته؛ خانم کلینتن در مقام نمایندهٔ محفل کلینتن‌ها کار زیادی با اوباما نخواهد داشت. با این وجود امروز به نظر می‌رسد که این «شکاف تشکیلاتی» آنقدرها که بعضی‌ها می‌پنداشتند «اتفاقی» و از روی «بدحادثه» پیش نیامده. چرا که با تکیه بر این «شکاف» دو سیاست خارجی «علنی» ایالات متحد، دست در دست سیاست «دفاعی - امنیتی» که توسط پنتاگون به صورت مستقل اداره می‌شود در ارتباطی اندام‌وار با یکدیگر عمل می‌کنند. به طور مثال، آنجا که همچون نمونهٔ پاکستان سیاست غرب مجبور به عقب‌نشینی می‌شود، سیاست جایگزین به سرعت از طرف محفل ظاهراً مخالف جای سیاست جاری را می‌گیرد و سعی خواهد داشت که به نحوی از انحاء «آب رفته را به جوی» بازگرداند!

این نوع برنامه‌ریزی دیپلماتیک که مسلماً بر چارچوب یک برنامهٔ زمانبندی شدهٔ دقیق استوار است ظاهراً می‌باید ایالات متحد را در ارتباط با مسائل دیپلماتیک جهانی همیشه در موضع برتر نگاه دارد! در صورتیکه روی دیگر سکهٔ

«دیپلماسی دوگانه» همیشه بی‌اعتباری دولت‌های بزرگ را به نمایش در آورده؛ ایالات متحد نیز از این قاعدهٔ کلی مستثنی نخواهد بود. به طور مثال دیدار خانم کلینتن از پاکستان، خارج از تمامی ابعاد سیاست آمریکا در چارچوب مرزهای این کشور، مهم‌ترین انفجار سیاسی را در افغانستان به همراه داشت.

شاهد بودیم که سازمان ملل، با صحنه‌سازی‌های فراوان تحت عنوان «تقلب‌های فزاینده» در انتخابات ریاست جمهوری موضع حمید کرزای را به عنوان رئیس دولت «منتخب» به زیر سؤال برد و تمایل خود را جهت برگزاری دور دوم انتخابات افغانستان در سطح جهانی اعلام کرد! این نوع «تصمیم‌گیری‌ها» مسلماً نتیجهٔ شمارش آراء و بررسی تقلبات فرضی نیست؛ حمید کرزای به عنوان یکی از مهره‌های مورد اطمینان طالبان از روزی که ارتش‌های اشغالگر افغانستان را به تصرف خود در آورده‌اند در رأس یک دولت دست‌نشانده قرار گرفته. اگر تشکیلات وابسته و ملهم از ارتش‌های اشغالگر ریاست جمهوری کرزای را به نحوی از انحاء و به هر دلیلی به زیر سؤال می‌برند در عمل ضعف تشکیلاتی خود در ادارهٔ امور افغانستان و عقب‌نشینی در برابر «رقبا» را به نمایش می‌گذارند.

ولی در شرایطی که بر پایهٔ یک «اجماع» منطقه‌ای، اگر نگوئیم جهانی، کشور افغانستان خود را برای پای گذاشتن به «دور دوم» انتخابات آماده می‌کرد، و به احتمال زیاد کرزای از موضع ریاست جمهوری حذف می‌شد، سفر خانم کلینتن تیر خلاص به نامزدی عبدالله

عبدالله، رقیب اصلی کرزای می‌زند. امروز عبدالله رسماً اعلام کرد که از شرکت در دور دوم انتخابات انصراف داده! عمل عبدالله در واقع به معنی تحریم انتخابات و بازگذاشتن مسیر انتخاب دوباره کرزای است؛ همانطور که می‌بینیم با شگرد دیپلماتیکی که بالاتر نیز توضیح دادیم ایالات متحد توانست در افغانستان نامزد مورد نظر خود، یعنی کرزای را دوباره در موضع قدرت ببیند. ولی این نوع استراتژی آنقدرها که یانکی‌ها فکر می‌کنند مقرون به صرفه نخواهد بود.

نخست اینکه کرزای در صورت انتخاب مجدد از هیچگونه مشروعیتی برخوردار نخواهد بود. وی در یک انتخابات بی‌رقیب، از نوع سوریه، و یا مصر و یا یوگسلاوی دوران تیتو به قدرت دست یافته؛ نام این خیمه‌شب‌بازی را هر چه بگذاریم «انتخابات» نخواهد بود. از طرف دیگر شرایط فعلی در کشور افغانستان، کشوری که به سرعت تبدیل به شاه‌رگ ارتباطی سیاست‌های بزرگ و تعیین‌کننده جهانی می‌شود با این نوع «انتخابات» هم‌آهنگی نخواهد داشت. اگر بخواهیم به آینده روابط سیاسی در منطقه امیدوار باشیم، افغانستان امروز نیازمند یک دولت «مقبول» و «معتبر»، حداقل نزد پایتخت‌های مهم منطقه است، و به قدرت رساندن یک عروسک کوکی که علناً با دست ارتش آمریکا بر مسند ریاست‌جمهوری نشسته، مشکل منطقه را حل نمی‌کند! و به استنباط ما هدف اصلی خانم کلینتن از این موش‌دوانی‌های دیپلماتیک در عمل بغرنج‌تر کردن صحنه افغانستان و قرار دادن دولت‌های قدرتمند

منطقه در برابر یک معضل دست‌ساز است. معضلی که می‌تواند حتی امنیت منطقه را در خاک کشورهای روسیه، چین و هند به خطر اندازد.

پس از عملی کردن این «تهدید» امنیتی، نظامی و دیپلماتیک، خانم کلینتن جهت پنبه کردن دیگر «رشته‌های» باراک اوباما پای به اسرائیل نیز گذاشتند و در این کشور دقیقاً همین عمل، در ابعادی دیگر صورت گرفت؛ تعهدی که ایالات متحد برای آغاز «مذاکرات» صلح تقبل کرده بود، یعنی توقف شهرک‌سازی توسط دولت، از طرف هیلاری کلینتن زیر پای گذاشته شد! اینهمه به عنوان نشان دادن حسن‌نیت ایالات متحد به دولت اسرائیل. اینجا نیز قضیه همان است که در کابل پیش آمد؛ موضع آقای نتانیاهو به عنوان مخالف «پیش‌شرط» کذا جهت آغاز مذاکرات صلح به صورت مقطعی مورد تأیید و ستایش فراوان قرار گرفت، ولی هزینه سیاسی این عمل در آینده‌ای نه چندان دور برای واشنگتن بسیار سنگین خواهد بود.

اگر نتانیاهو، نخست وزیر فعلی اسرائیل را یک مهره کاملاً آمریکائی به شمار آوریم - ایشان و خانواده‌شان حتی مقیم کشور اسرائیل هم نیستند و فقط برای شرکت در انتخابات از واشنگتن به اسرائیل تشریف می‌آورند - عملکرد هیلاری کلینتن، در شرایط دیپلماتیک فعلی هر گونه شانس پیروزی نسبی برای نتانیاهو را که حامی بی‌قید و شرط نقطه‌نظرهای واشنگتن در منطقه خواهد بود از میان برداشته. با زدن مهر واشنگتن بر پیشانی نتانیاهو، هیلاری

کلینتن فقط راه را جهت ورود دیپلماسی‌های غیرآمریکائی در قلب دیگر محافل سیاسی اسرائیل باز می‌کند. آمریکا در این چشم‌انداز شریک سرنوشت سیاسی یک شخصیت «بازنده» می‌شود در شرایطی که هر گونه ابتکار عمل را نیز از وی در منطقه سلب کرده! باید پرسید، اگر دشمنان آمریکا طرحی برای نابودی آینده دیپلماسی این کشور در آسیای مرکزی و خاورمیانه می‌داشتند آیا قادر بودند با ظرافت و مهارت خانم کلینتن آنرا به منصه ظهور برسانند؟

ولی در ارتباط با مسائل خاورمیانه بهتر است نخست در مورد پدیده‌ای که «مذاکرات صلح» لقب گرفته در همینجا توضیحی بیاوریم. آنچه در رسانه‌های بین‌المللی «مذاکرات صلح خاورمیانه» خوانده می‌شود در عمل کار زیادی با «صلح» در معنای متعارف آن ندارد. در اینجا به صورتی کاملاً فشرده از این «مذاکرات» کشف رمز کرده سعی خواهیم کرد کنه قضیه را به نمایش بگذاریم. می‌دانیم که «مذاکرات صلح» نخستین بار توسط باند «کارتر - برژینسکی» در بوق‌ها رفت و بر سر زبان‌ها افتاد. ویژگی اصلی این «مذاکرات» همان بی‌ارتباط بودن‌شان با «صلح» است. هیئت حاکمه ایالات متحد تحت عنوان «مذاکرات صلح خاورمیانه» طی دوران جنگ سرد تمامی تلاش خود را به خرج داد تا جناح‌های نزدیک و یا وابسته به سیاست‌های شرق و یا گروه‌های غیراسلامی را در میان فلسطینی‌ها منزوی کند. طی دهه ۱۹۶۰ سازمان الفتح خود را با افتخار فراوان «سوسیالیست» می‌نامید، و جرج حبش ارتباط با مسکو را در سخنرانی‌هایش به «ارزش» می‌گذاشت. با آغاز فعالیت گروه «کارتر - برژینسکی» چپ‌گرایی در سرزمین‌های فلسطینی‌نشین تبدیل به اسلام‌گرایی شد و نهایت امر کار را به مرحله قدرت‌نمایی جناح‌های مختلف حزب‌الله، جهاد اسلامی، حماس و دیگران

کشاند. جناح‌هایی که به دلیل شرایط استراتژیک ویژه اتحاد شوروی سابق و روسیه امروز به هیچ عنوان از جانب مسکو طرف صحبت قلمداد نخواهند شد، و از اینرو حضورشان در مذاکرات فقط دست آمریکا را برای «بازی» کردن در منطقه کاملاً باز می‌گذارد. در این ساختار است که «مذاکرات صلح» که توسط تمامی دولت‌های پیاپی واشنگتن از آنزمان با تبلیغات فراوان «دنبال» شده معنای ویژه‌ای پیدا می‌کند: یافتن راهی جهت انزوای هر چه بیشتر مسکو، چین و دیگر دولت‌ها در روند بحران‌سازی‌های خاورمیانه! این است مفهوم واقعی مذاکرات صلح که تمامی دولت‌های واشنگتن در خاورمیانه «دنبال» می‌کنند!

در عمل خانم کلینتن، حداقل تا آنجا که به ارتباط دولت آمریکا با کارگزاران محلی‌اش مربوط می‌شود گویا یکی از حامیان استراتژی‌های خوب و دوست‌داشتنی و قدیمی‌اند، با این تفاوت که امروز شرایط بسیار با گذشته‌ها تفاوت کرده. عقب‌نشینی نتانیاهو از مواضع تأیید شده واشنگتن نه برای باراک اوباما اعتباری کسب می‌کند و نه جناح کلینتن‌ها می‌تواند با تکیه بر این «پیروزی» موضعی قابل اتکاء در سطح منطقه به دست آورد. به عبارت ساده‌تر آمریکا گام به گام در حال بی‌اعتبار کردن مهره‌های خود در سیاست‌های منطقه‌ای است؛ سیاستی که یک قدرت جهانی معمولاً از موضع قدرت به آن دست نمی‌یازد.

با نگاهی به «بحران هسته‌ای» در ایران نیز، در کمال تعجب شاهدیم که همین سیاست طابق النعل بالنعل

در مورد کشورمان به مورد اجراء گذاشته شده: واشنگتن مهره‌های خود را یک به یک از دست می‌دهد و نمی‌تواند مهره‌های نوینی در اختیار گیرد! به طور مثال، کسانی که امروز «مذاکره» با آمریکا را به زیر سؤال می‌برند، در شرایط فعلی قادر به توجیه مواضع‌شان نخواهند بود. آن زمان که «مذاکره» با آمریکا «حرام شرعی» اعلام می‌شد، دولت آمریکا در موضع قدرت قرار داشت و می‌توانست از نظر سیاست‌های بین‌المللی این «مذاکرات» را به دست خود غیرممکن کند؛ پرواضح است که چنین شرایطی در حال حاضر وجود ندارد. آمریکا بالاچار پای میز مذاکره با نوکرانش در جمکران می‌نشیند، در حالیکه عوامل ایرانی‌نما، مسلمان‌نما و حتی برخی اوباش ساکن کشورهای دیگر همگی، با استفاده از بلندگوها، سایت‌ها و رادیوهای محافل غربی، ضمن پافشاری در مخالفت با این مذاکرات، از آنچه «حق هسته‌ای ایران» می‌نامند دفاع می‌کنند!

باید در همینجا گفت که اصل «مذاکره» میان دولت‌ها تحت هیچ عنوان نمی‌تواند به زیر سؤال برود. دولت‌ها، حتی هنگام جنگ با یکدیگر نیز مذاکره می‌کنند، ادعای اینکه ما با آمریکا «مذاکره» نمی‌کنیم و یا هیچوقت «مذاکره» نکرده‌ایم نه تنها یک دروغ بیش‌رمانه است، که فقط در چارچوب سیاست‌هایی که سابقاً واشنگتن بر منطقه حاکم کرده بود چماقی جهت سرکوب ملت ایران به شمار می‌رود. این چماق امروز از دست واشنگتن افتاده ولی نوکرانش در جمکران و در میان آنچه «اوپوزیسیون» لقب گرفته هنوز به اعتبار گذشته‌ها سعی در دمیدن در همان بوق زنگ‌زده‌ای دارند که در کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ ارتش شاهنشاهی، ساواک و سازمان سیا به دست‌شان داده. هنوز فریاد «مرگ بر آمریکا» می‌باید از حلقوم سازمان‌ها و تشکیلاتی به آسمان برود که ارتباطشان با صنایع، سازمان‌ها، شرکت‌ها و حتی دولت آمریکا دیگر کاملاً علنی شده و هیچ نوع رمز و رازی نیز در میان نیست. این صحنه مضحک و خنده‌دار حتی در سخنان علی خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی نیز بازتاب می‌یابد و ایشان از اینکه بعضی‌ها جلوی فریاد «مرگ بر آمریکای مردم» را می‌گیرند

ابراز ناراحتی و ناخشنودی می‌کنند! باید گفت آقای خامنه‌ای به طور کلی از قافله سیاست جاری کشور عقب افتاده‌اند. ایشان و دیگر بوق‌هایی که سعی دارند تنور یانکی‌ستیزی نمایشی و معمول حکومت اسلامی را همچنان داغ و گرم نگاه دارند بهتر است برای پیشبرد دکان‌های خود وسیله تبلیغاتی دیگری پیدا کنند. دکان «تبرد فروشی» با آمریکا دیگر تعطیل شده و همانطور که در مورد افغانستان و اسرائیل دیدیم عوامل شناخته شده ایالات متحد نیز یک به یک از اعتبار ساقط می‌شوند؛ این امر در مورد ایران نیز کاملاً صادق است و طی چند ماه آینده مسلماً شاهد آن خواهیم بود.

در همین مقطع است که هیاهوسالاری ۱۳ آبان‌ماه، به عنوان سالگرد اشغال سفارت ایالات متحد در تهران از اهمیتی نمادین و کارساز نیز برخوردار شده. همانطور که بالاتر عنوان کردیم اگر «ارباب» چماق‌اش را از دست داده، نوکران به دلیل اجبار و بلا تکلیفی هنوز می‌خواهند از همان چماق اهدائی ارباب جهت سرکوب ملت ایران بهترین استفاده‌ها را به عمل آورند. اینجاست که شرکت در تظاهرات «ضد آمریکائی» که در ۱۳ آبان‌ماه توسط دولت دست‌نشانده احمدی‌نژاد در تهران و دیگر شهرهای بزرگ به راه می‌افتد اهمیتی چشم‌گیر می‌یابد.

جهت اجتناب از اطاله کلام بررسی مواضع گروه‌های سیاسی در مورد ۱۳ آبان‌ماه را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم، در فرصت فعلی نگاهی گذرا و شتابان به پدیده «اشغال سفارت» خواهیم داشت. امروز این امر علنی شده که اشغال سفارت آمریکا در ایران نه تنها یک طرح آمریکائی که یک عمل خائنانه و ضدایرانی بوده. نتیجه این عمل وحشیانه

که تحت فرماندهی مراکز سازمان سیا و توسط مشتی خودفروخته صورت گرفت فقط به معنای قرار دادن ملت ایران در موضعی تدافعی در برابر سیاست‌های منطقه‌ای بود. آنان که این طرح ضدبشری را عملی کردند دست واشنگتن را برای اجرای تمامی سیاست‌های ممکن بر علیه ملت ایران بازگذاشتند و یک ملت را تبدیل به کیسهٔ بوکس یک ابرقدرت خونریز کردند. البته پرواضح است کسانی که آنروزها با شعار احمقانهٔ «مرگ بر آمریکا» از دیوار دو متری سفارت کذا بالا رفتند تا معماران سرکوب اقوام ایرانی و جنگ شوند، امروز خفقان بگیرند.

مسلم بدانیم این خودفروختگان از قماش عبدی، اصغرزاده، سیدمحمدرضا خاتمی، عطریانفر و ... که از ترس ملت ایران در زیرزمین‌ها پناه گرفته‌اند دیگر فریاد «مرگ بر آمریکا» سر نخواهند داد، چرا که فرصت‌طلب‌تر و خودفروخته‌تر و پفیوزتر از آنند که خطر کنند. این مسئله نیز بسیار جالب است، که به صراحت ببینیم امروز اینان درست در موضع «آمریکائی دوستی» در قلب جمکران نشسته‌اند! حتی بعضی از آتش‌بیاران‌شان در دانشگاه‌های آمریکا با بورس‌های دولت «یانکی‌ها» به تحقیق و تقلب و کپی‌برداری و دیپلم‌سازی مشغول شده‌اند! مسیر حرکت این مزدوران، که از مرتبهٔ آمریکا ستیزی به مرحلهٔ آمریکاپرستی رسیده‌اند بخوبی نشان می‌دهد که عمل «سفارت‌گیری» یک برنامهٔ استعماری و سرکوبگرانه بود که توسط ایادی سازمان سیا در کشور به اجرا در آمد.

امروز بهانهٔ تشکیلات و احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در ارتباط با سفارت‌گیری هر چه باشد، از نظر ما شرکت در این مراسم مهوع و ضدایرانی و سردادن شعارهای موهن فقط توهین به ملت ایران است. بالاتر گفته بودیم که مواضع سیاسی گروه‌ها را امروز تحلیل نمی‌کنیم، ولی به اختصار در همینجا باید گفت که دعوای بسیاری از این گروه‌ها نه بر سر مبارزهٔ فرضی‌شان با آمریکا که بر سر مصادرهٔ مرده‌ریگ کودتای ۱۳ آبان‌ماه است. برخی گروه‌های سیاسی که برای شرکت در این مراسم احمقانه فراخوان صادر کرده‌اند در عمل می‌خواهند ارثیهٔ سیاسی و به خیال خود «انقلابی» خمینی را از آن خود کنند. بله، ارث خرس به گفتار می‌رسد! و این نوع برخورد با مسائل یک کشور و یک ملت فقط از جانب کسانی می‌تواند صورت گیرد که خود در حد امثال خمینی و خامنه‌ای و دیگر اوباش این حکومت دست‌نشانده باشند. خلاصه می‌کنیم ایرانی هرگز پای به این مراسم ضدایرانی نخواهد گذاشت.